

تلنگر عجله

دوس ندارم

داداش شربت رو چرا نخوردی؟

حالا که نمیخوری من میخورمش

نه نخور

صبر کن تا بگم

قورت قورت... بگو

خواستم بگم توی اون شربت یک پشه افتاده بود ولی دیگه دیر شد شکمو، چی؟

تا شب کار کار کار. حالا شما قاضی، غیر از اینه؟ از خروس خون سحر تا غروب باید کار کنیم تا بتونیم به لقمه نون بخور و نمیر گیر بیاریم. نه تفریحی، نه گشت و گذاری. این چه سرنوشتیه؟» بعد سرش را روی زانویش گذاشت و ساکت شد. بارکش مسن تر دستی بر شانه جوانک گذاشت و گفت: «اولاً هیچ وقت باطن زندگی رو با ظاهر زندگی دیگران مقایسه نکن. تو که از موقعیت زندگی دیگران خبر نداری؟ دوام سعی کن هیچ وقت غصه چیزی که فراتر از اراده و اختیار توست رو نخوری. در عوض تلاش کن کاری که وظیفهات هست رو درست و خوب انجام بدی و قدر داشته‌هات رو بدونی و حسرت نداشته‌ها رو نخوری. نعمت‌های زیاد و فراوانی در اطراف و در اختیار ماست که اهمیتی برای اونا قائل نیستیم و شکرشون رو بجا نمیاریم..» جوانک گفت: «از صبح تا شب زحمت کشیدن و عرق ریختنم جای شکر داره؟ چیزا میگینا...» مورچه مسن که آماده رفتن می شد، دوباره تکه نان خشکیده را برداشت و بردوش گذاشت و گفت: «اما جوون بدون همین تلاش، کوشش و رنج ما مورچه‌های زحمتکش خیلی بهتر از اونا بیه که حسرتشون رو میخورن.» بعد در حالی که روزی اونا هم حسرت موقعیت مارو بخورن.» مورچه جوان با پوز خند گفت: «حسرت موقعیت ما؟ ابداً! هیشکی به حال و گرفتاری ما حسرت نمیخوره.» مورچه زبیر سایه درختچه همچنان به دانه گندم تکیه زده بود و با پاهایش خاک‌ها را جابه‌جا می کرد. گاهی به آسمان نگاه می کرد و گاهی هم با حسرت و افسوس به مورچه بالدار می نگاه کرد که همچنان زیر تخته سنگ به خواب عمیق فرو رفته بود چشم می دوخت و مدام با خودش زمزمه می کرد: «چی میشد منم به مورچه بالدار بودم و میتونستم تو آسمان پرواز کنم و هر جا دلم خواست برم.» طوئی تکشید مورچه بالدار بیدار شد، بر سینه‌اش کوبید و خمیازه‌های کشید. سپس بال‌هایش را صاف و مرتب کرد و با یک خیز بلند به طرف آسمان پرواز کرد اما در همان لحظه در تار عنکبوتی گیر کرد. ناگهان مورچه بارکش متوجه چشمان مورچه بالدار شد که چطور با حسرت او را می‌نگریست.

در حسرت پرواز



نویسنده و تصویرگر: حسین کشتکار

شُر عرق از سر و رویش می‌بارید. لحظه‌ای ایستاد و نفسی تازه کرد. باری که بر پشتش سنگینی می کرد را جابه‌جا کرد تا بهتر بتواند تعادلش را حفظ کند. چند قدم بیشتر به جلوتر پیش رفت اما دیگر رمقی نداشت. زیر سایه درختچه‌ای که نزدیکش بود بار را بر زمین گذاشت. نشست و به کوله‌بارش تکیه زد. با پشت دست عرق پیشانی‌اش را پاک کرد. آهی کشید. نگاهی به اطراف انداخت. چند متر آن طرف‌تر سایه‌ی زیر تخته سنگی توجهش را جلب کرد. قطرات عرق چشمانش را پویشاند و مانع واضح دیدنش بود. ترس او را فرا گرفت. با خود اندیشید چه موجودی در این صحرا می‌تواند باشد؟ شاید حیوان درنده‌ای در کمین نشسته است. با دست عرق را از چشمانش پاک و دوباره با دقت نگاه کرد. متوجه شد سایه‌ی موجودی نیست جز یکی از هم‌نوعان خودش که زیر سایه تخته سنگ لم داده تا مثل او از گرمای طاق‌ت‌فرسای نیمروز در امان بماند. خیالش که راحت شد دوباره تکیه زد. آهی کشید و عرق در افکارش شد. هنوز چند لحظه از استراحت بارکش جوان نگذشته بود که صدایی او را به خود آورد. بارکش دیگری که مسن‌تر از او به نظر می‌رسید و مشخص بود سنگینی کوله‌بارش آمانش را بریده با صدایی که عمق خستگی‌اش را نشان می‌داد، گفت: «سلام جوون خسته نباشی. میشه اینجا به چند لحظه‌ای استراحت کنم؟ مزاحم شما نیستم؟» جوانک خودش را جمع کرد و گفت: «سلام بفرمایین.» بارکش تازه از راه رسیده محموله‌اش را بر زمین گذاشت و همانطور که مشغول مشت و مال ساقی پاهایش بود، گفت: «ای ی... جوونی کجایی که یادت بخیر.» بعد رو به جوانک کرد و گفت: «

قدر جوونیتو بدون. پیری خیلی زود میاد.» جوانک گفت: «اگه این روز گاره همون بهتر که زودتر پیری بیاد.»

چرا؟ انگار خیلی دلت پُره جوون. از دست زمون خیلی شاکمی هستی؟

شما شکایت ندارین؟ به نگاهی به خودت و خودم بندها همه زندگیمون شده جست‌وجو برای به آذوقه، به تیکه نون و دانه، چه میدونم کوفت و زهرمار. تازه بعد از پیدا کردن آذوقه باید به دوست بکشی و با هزار جون کنن ببری انبار کنی.

خب اینکه فقط مشکل من و تو نیست، تا بوده همین بوده، تا اونجایی که یادم میاد و شنیدم اجداد ما همه همینطور بودن.

آخه چرا این رنج و محنت کشی فقط باید نصیب

بعضی از ماها باشه. بعد اشاره به کسی که چند متر آن طرف‌تر زیر سایه تخته سنگ خوابیده بود کرد و گفت: «اونجارو ببین اونم مثل ماست؟ مثل ما بارکشی میکنه؟ مگه از جنس ما نیست؟ ببین چه جور راحت خوابیده. اصلاً این جماعت دغدغه کار و بار ندارن. ای ی ما کجا و اینا کجا خوش بحالشون با اینکه از بیه‌زادیم ولی واقعیت اینه که فاصله طبقاتی ما با اونا از زمین تا آسمونه. اونا تو آسمونا سیر میکنن ما رو زمین. اونا از عهده تفریح و گشت و گذارشون بر نیامان، ما از تلاش و زحمت و عرق ریختن فارغ نمیشیم. آخه چرا باید اینجوری باشه؟ ما چه گناهی کردیم که باید این سرنوشتمون باشه؟ اصلاً مگه خون اینا از ما رنگی‌تره؟ تا اونجایی که یادم میاد وضعمون به همین منوال بوده. از صبح

* کار مورچه

پدر: بچه جان! کار کردن روز این مورچه‌ها یاد بگیر. بیچاره‌ها دائماً کار می‌کنند و یک روز هم تفریح و استراحت ندارند.

بچه: پس بابا جون! چطور روزهای جمعه که ما به طبیعت می‌ریم برای گردش، اونا هم اونجا هستن؟

* جیب‌بری

کانگورویی که بچه‌اش گم شده بود به اداره پلیس رفت و گفت: آقای پلیس جیبم را زدند.

* ماهی دودی

مشتری: آقا چرا ماهی دودی نمیاری؟

فروشنده: چون مغازه ما دودکش نداره!

* قوی‌ترین حشره

معلم: سعید! اگه گفتی قوی‌ترین حشره کدام است؟

سعید: پشه! چون به روز پشه‌ای داخل پرز برق رفت. خواستم اونو بیرون بیارم چنان لگدی به من زد که چند متر پرت شدم.

ویژه کودکان داستان تصویری: عصبانیت

کالای ایرانی مصرف کنیم

بوتان، اسنوا، پارس، سپهر الکتریک، پارس خزر، ارج، پلیکان فدک، اکتیو، تاژ، یزدگل، چینی حمید، پاکشوما، شهاب، قالی سلیمان، خوشخواب، سایا، چرم آوا، اطلس، ممتاز

در بالا اسامی شرکت‌های تولیدکننده کشور عزیزمان ایران به رنگ قرمز نوشته شده است. شما نام این شرکت‌ها را که به صورت مقطع در جدول پایین آمده پیدا کنید و دور آن خط بکشید. نام‌ها ممکن است به صورت افقی یا عمودی باشند.

ب	و	ت	ا	ن	پ	ل	ی	ک	ا	ن	ق
پ	ت	ش	ا	س	ن	و	ا	ف	د	ک	ا
ا	ا	ه	پ	ا	ر	س	خ	ز	ر	*	ل
ر	ژ	ا	ا	ر	ج	ا	ک	ت	ی	و	ی
س	*	ب	ج	ی	ن	ی	ح	م	ی	د	س
س	پ	ه	ر	ا	ل	ک	ت	ر	ی	ک	ل
پ	ا	ک	ش	و	م	ا	ن	ا	ب	ی	ی
ی	ز	د	گ	ل	ا	ط	ل	س	*	*	م
خ	و	ش	خ	و	ا	ب	س	ا	ی	ا	ا
چ	ر	م	آ	و	ا	م	م	ت	ا	ز	ن

سلام پیشی جون داری چکار میکنی؟

دارم مطالعه میکنم

در باره چه موضوعی؟

در باره آداب معاشرت

میشه بلند بخونی منم بشنوم؟

عصبانی شدن موجب بد اخلاقی و رفتار خشونت آمیز و پر خاشک‌رانه می‌شود

نیا بد هنگام عصبانیت تصمیم گرفت رفتار کرد که بعد از فروکش کردن خشم باعث پشیمانی و ندامت گردد

ندامت؟ چیه؟

میشه موقعی که دارم مطلب میخونم اینقد سوال نکنی؟

چرا

وای... چون تمرکز من از دست میدم

حالا چرا عصبانی میشی؟ خودت الان نخوندی عصبانی شدن کار خوبی نیست؟

خیلی خب نمیخواد به من درس بدی خودم بهتر بلدم

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷